

## گپی صمیمانه با کارن همایونفر؛ موسیقیدان: طرفدار پروپاقرص «عصرجدید» نبودم

کارن همایونفر، جزو موسیسیں های مطرح ایران است که تا موسیقی بسیاری از آثار سینمایی و تلویزیونی را ساخته که هرکدام رنگ و لعاب خودش را دارد. او تا به امروز سه بار موفق به دریافت سیمرغ بلورین بهترین موسیقی متن جشنواره فیلم فجر و ...



گزارشی از سرنوشت کامیون خوش رکاب و صاحب واقعی اش

## دیدار دوباره با دلبر آهنی

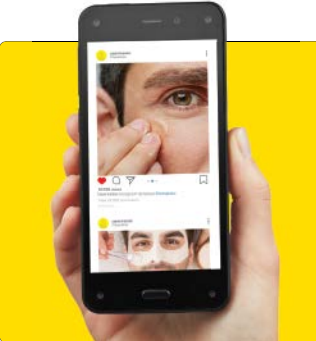
پیش از تماشای سریال های «خوش رکاب» و «خوش غیرت» اصلا به ذهنتان هم خطور نمی کرد مرد بالی که همسر دارد و پدر چند فرزند است، دل بسته یک کامیون تاریخی باشد اما این داستان واقعی است. یکی از اهالی جنوب تهران ...



## نکاتی درباره ادعاهای عوامل فیلم «برادران لیل» دن کیشوت های ایرانی

جشنواره فیلم کن این روزها به مهم ترین بحث و خبر سینمایی و هنری روز ایران و جهان تبدیل شده است. در ایران توجهات به این جشنواره به دلیل حضور همزمان یک فیلم تولید شده ...

## پشت پرده مردان بیوتی بلاگر



اگر در گذشته دامادها روز عروسی شان فقط به یک حمام و اصلاح و در نهایت یک ششوار مو بسنده می کردند، با تغییر سبک زندگی شاهد ظهور و بروز آرایش و لوازم آرایش مردانه هستیم! حالا برخی آقا دامادها هم درست شبیه ...

گفت وگو با مهدی طالعی نیا

## نقاشی قهوه خانه ای هنر مردمی در برابر نگارگری درباری

نقاشی قهوه خانه ای، نوعی نگارگری ایرانی است که فرهنگ و زندگی عاقله مردم را به تصویر می کشد و به وضوح گویای آمال، علائق و اعتقادات مذهبی و ملی طبقات پایین و متوسط جامعه است ...

# بازگشت

## مضحکه شبه سلبریتی های وطنی

وقتی سازندگان «برادران لیل» ادای برادران مارکس را درمی آورند!



### صدافت راثابت کن

صندوق فرهنگیان بازگرداند؟!

### باعرض پوزش از برادران مارکس

پیمان معادی از دیگر برادران مارکس (با عرض پوزش از آن کمدین های برجسته تاریخ سینما) صحنه نمایش کنفرانس مطبوعاتی فیلم برادران لیل، فضای آن جلسه را با افاضات دیگری آلود و وضع امروز ایران را از جنگ بدتر دانست. معادی که با نوشتن فیلمنامه های سوپر فیلم فارسی کما، آواز قو، عطش، شام عروسی و ... با وساطت فیلم فارسی سازان قهار، وارد این سینما شد، فراموش کرده که در همین شرایط بدتر از جنگ، به رغم قدرت نوشتاری ضعیف در فیلم نامه نویسی و بازی های ضعیف تر اما در طی ۲۰ سال، ۲۵ فیلم از همین دست را نوشته یا بازی کرده و دوسه تا را هم کارگردانی کرده است. فیلم هایی که اغلب توسط نهادها و ارگان های دولتی تولید یا حمایت شدند و از همین رو بارها نامزد دریافت جوایز دولتی از جمله در جشنواره فیلم فجر شد و در سی و هشتمین دوره آن، با وجود ادعای تحریم جشنواره و به رغم بازی بسیار سطحی و بی رمق در فیلم «درخت گردو» اما سیمرغ بلورین آن را دریافت کرد.

مخلص کلام این کن به نظر می آید تنها مقصر ماجرا، این حضرات شبه سلبریتی نباشند که به قول معروف هم از توبره می خورند و هم از آخو را هم فضای فرهنگی و هنری کشور را اشغال کرده و آلوده می سازند، هم پول های مردم را از صندوق هایشان بیرون می کشند و هم آبروی ملت را نزد بیگانگان به حراج گذاشته و از کوچک ترین خوش رقصی هم شرم ندارند. آری فقط اینها مقصر نیستند بلکه مقصر اصلی، برخی مسؤولان نهادها، سازمان ها و ارگان های دولتی و حاکمیتی هستند که بدون توجه به ارزش های انقلاب و مردم و حتی معیارهای هنری و فرهنگی، تمام قذا از چنین شبه سلبریتی هایی حمایت کرده یا برایشان دل می سوزانند و ترجم به حال شان رو می دارند. متأسفانه این ولن گاری فرهنگی از همین دسته مسؤولان منشأ می گیرد نه فقط روی فرش قرمز کن و پشت تربیون های آن.



عرض چند سال این فیلم ها را ساخته و جشنواره فیلم فجر نیز با پایمال کردن حق بسیاری از آثار دیگر بخش مسابقه، سخاوتمندانه در یک رکورد بی سابقه ۱۱ جایزه به فیلم اولش بدهد (به رغم اشکالات بسیار آن که برخی آن را نوعی رانت دولتی برایش دانستند) و برای فیلم بعدی اش هم که نیروی انتظامی در تولیدش شریک بود، نامزد دریافت ۱۱ جایزه دیگر از پرحرف ترین این برادران

است، طبق معمول یک سری حرف های بی ربط می زند، چیکو که اصلا حرف زدن بلد نیست، برخی جملات گروچو را تکرار می کند و هاریو که اساسا لال است، فقط آب می خورد

که گویا می خواهد صدای خود را صاف کند و آن قدر آب می خورد که گریمش به هم خورده و مراسم را به افتضاح می کشاند. این قضیه بی شباهت به ماجرای سازندگان و دست اندرکاران فیلم «برادران لیل» در جشنواره کن امسال نبود که گویا تلاش داشتند مثل برادران مارکس، خود را به جای دیگرانی که واقعا به لحاظ فرهنگی و سبک زندگی با آنها متفاوت هستند، جا بزنند که البته به هیچ ضرب و زوری هم باورپذیر نبودند.

### ادعاهای عجیب و غریب

چه زمانی که با لباس های اجب و وجب (که حتی صدای طرفداران شان را هم درآورده) بر روی فرش قرمز فلک بازی درآورده و سعی داشتند ادای سلبریتی های اروپایی و آمریکایی را درآورند و وقتی کسی آنها را چندان جدی نگرفت در کنفرانس مطبوعاتی فیلم تلاش کردند همه کمبودها و نقایص و آماتور بازی های فیلم شان را با بیان حرف های فرامتنی و مورد علاقه دست اندرکاران جشنواره و اربابان آنها، به نحوی جبران کنند.

کارگردان فیلم که با بی اعتنایی منتقدان فرانسوی نسبت به فیلمش و دریافت کمترین ستاره از آنها و همچنین گرفتن درجه متوسط از منتقدان مجله اسکرین مواجه شده بود، از «شرایط سخت و طاقت فرسای» فیلمسازی در ایران گفت ولی حاضران در جلسه، در شگفت از ۳۲ ساله بودن روستایی و به دست آوردن موقعیت ساخت سه فیلم پرهزینه، از کسالت بار و بی خاصیت بودن ۴۰ دقیقه اول فیلم برادران لیل گفتند که فیلم را بی جهت طولانی کرده و آن را به ۳ ساعت نزدیک ساخته بود.

همان ۴۰ دقیقه اضافی که در فیلم قبلی روستایی یعنی «متری شیش و نیم» و فیلم قبل ترش، «ابد و یک روز» هم وجود داشت و نشان از خام دستی و آماتوری این فیلمساز در کارگردانی آثارش دارد. اما چگونه می شود در شرایط سخت و طاقت فرسای مورد نظر سعید روستایی، او به راحتی موفق شود در

ویژه فرهنگ - هنر  
رسانه - جامعه

یکشنبه ۸ اردیبهشت ۱۴۰۱ ■ شماره ۶۲۲۴

### داستان یک زندگی

### رویای قدسی خانم

گزیده ای از کتاب الف لام خمینی نوشته هدایت ... بهبودی بخش دوم



خدیدجه / قدسی دوازده سال از آقاروح ... کوچک بود، با این که پدرش خانه ای بزرگ، با اندرونی و بیرونی، در کوچه آقا سید اسماعیل، در بازار قم، اجاره کرده، اسباب آسایش خانواده را فراهم نموده بود، قدسی نزد خانم مخصوص / خانم مامانی، مادر بزرگش در تهران مانده، به قم نیامده بود. او از شش ماهگی همدم مهریانی خانم مخصوص شده بود. «من از طفولیت پیش مادر بزرگم، دختر میرزا هدایت ... و زن خازن الممالک که نامش خانم مخصوص بود، بزرگ شدم. او ثروتی سرشار [داشت] و دارای املاک فراوان و زندگانی قابل توجهی بود. زندگانی پرزرق و برق و پرز و بپاش و ولخرجی های عجیب و غریب ... داشت. کلفت های متعدد، نوکرهای فراوان و رعایای بی شماری که دست بسته در خدمت خانم مخصوص بودند.» قدسی در تهران ماند و در مدارس جدید درس خواند. غیر از آموزش دروس تازه، معلم سرخانه هم داشت و زبان فرانسه می خواند. معلمه او یک زن زبان دان کلمی بود که ماهی دو تومان حقوق می گرفت. دیگر آموزگار سرخانه، خیاطی مشهور بود که تعلیمات او موجب شد قدسی در دوازده سالگی دوزنده ای قابل شود. قدسی در این اوان سه چهار بار برای دیدن خانواده به قم رفت. شهردار چشمان جوان و نویسنده او، بی رخ و نما بود؛ پیراز کوچه های باریک، پیراز قبرستان، تصدیق کلاس ششم را تازه گرفته بود که همراه خانم مخصوص به قم رفت. پدرش اصرار کرد چند ماهی بماند؛ هر چند ناراحت، اما ماند. پدر تمایلی به تحصیل دختر در دبیرستان نداشت؛ دبیرستانی که آموزگارش مرد باشد. قدسی به تهران بازگشت و در دبیرستان بدریه تا کلاس هشتم درس خواند. وقتی خبر خواستگاری طلبه ای از اهالی خمین را شنید، گفت: نه. «من در کتاب جغرافیا هم نام خمین را ندیده بودم، حق هم داشتم که نبینم، برای این که نام قصیه خمین را آن زمان در کتاب جغرافیا نمی آورده.» اما خواستگار، آقاروح ...، با پس نکشید و در پاسخ به واکتش قلیش تا ده ماه بعد با وساطت سیداحمد لوسانی، برادر بزرگ سیدمحمدصادق، خواست خود را تکرار کرد. لوسانی مثل باندول میان تهران و قم می رفت و می آمد. پدر به پیوند دختر با آقاروح ...، راضی بود، اما رضایت دخترش را هم لازم می دانست. پدر، به بنجم خواستگاری بود که به سیداحمد لوسانی گفت: «من نمی توانم دخترم را بدهم. اختیارش دست خودش و مادر بزرگش است و ما برای مادر بزرگش احترام زیادی قائلیم.» جواب «نه» همچنان ادامه داشت تا آن خواب هایی به سرغ قدسی آمد. خواب هایی دید که مقاولت را دوست دارد؛ تا این که آن رویای آخر، درخشش که نباید شب تولد حضرت مهدی علیه السلام / ۱۵ شعبان بود، دست آویز برای تکرار پاسخ های منفی به جان گذاشت. خانه ای دید با حیاط کوچک و اتاق هایی چند، چیده شده دور آن و سه مرد نشسته در یکی از اتاق ها. این سوی حیاط، خودش و پیرزن ریزنقش در اتاقی دیگر بودند. از در شیشه دار اتاق، آن طرف را نگاه کرد. از پیرزن پرسید: «اینها چه کسانی هستند ...؟ گفت: آن رویه رویی که عمامه مشکی دارد پیامبر است. آن مرد هم که مولوی سبز دارد و یک کلاه قرمز که شال بند به آن بسته ... امیرالمومنین است. این طرف هم جوانی بود که عمامه مشکی داشت و پیرزن گفت که این امام حسن است ... گفت: ای وای! این پیامبر است؟ این امیرالمومنین است ...؟ شروع کردم به خوشحالی ... پیرزن گفت: تو که از اینها بدت می آید گفتم: نه ... من بدم نمی آید ... من اینها را دوست دارم ... پیرزن [بار دیگر] گفت: تو که از اینها بدت می آید! از خواب پریدم. ناراحت شدم که چرا زود از خواب بیدار شدم.